



دور هرمنوتیکی در نگاه هرمنوتیست‌ها و تفسیر گران قرآن

محمد بهرامی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده:

یکی از مباحث مهم انواع رویکردهای هرمنوتیک بحث دور هرمنوتیکی است. این دور در رویکردهای متفاوت هرمنوتیک شکل‌های گوناگونی یافته است.

فریدریش آست دور را میان جزء متن و کل متن برقرار می‌داند. فهم متن منوط به فهم جزء است و فهم جزء منوط به فهم کل.

در هرمنوتیک دستوری و فنی شلایر ماخر نیز وجود دور کاملاً مشهود است. در هرمنوتیک دستوری میان فهم واژگان از یک سو و فهم متن و جمله از سوی دیگر دور رخ می‌نماید و در هرمنوتیک فنی دور میان فهم پدیدآور متن از یک سو و فرهنگ عصر وی از سوی دیگر است. دیلتای نیز در هرمنوتیک خویش از دور میان کل و جزء سخن می‌گوید. به باور دیلتای فهم، بیان کلی زندگی است که کل زندگی از اجزاء و اجزاء از کل زندگی به دست می‌آید.

هایدگر دور را میان وجود انسانی دازاین و جهان می‌داند و در متون نوشتاری از دور میان فهم و پیش فهم سخن می‌گوید.

گادامر نیز فهم متن را برآمده از دور میان پیش فهم و فهم می‌داند.

دور یاد شده در تفاسیر قرآن نیز وجود دارد. رای نمونه دور میان واژه و آیه، دور میان آیه و سوره، دور میان سوره و قرآن، دور میان فهم قرآن و شناخت پدیدآور متن، دور میان فهم آیه و درستی متن و

کلید واژه‌ها:

هرمنوتیک / دور هرمنوتیکی / شلایر ماخر / دیلتای / فریدریش آست / هایدگر / گادامر

هرمنوتیک در طول تاریخ، در حوزه‌های گوناگونی کارایی و کارآمدی خود را نشان داده است. در نخستین دوره، قلمرو این علم، کتاب مقدس و آن گاه متون مقدس و نامقدس بود. در دومین مرحله، همسانی روش تأویل متون دینی و غیر دینی مطرح شد و از روش‌های فهم متون دینی برای متون نادینی بهره گرفته شد. در مرحله سوم، شلایر ماخر که از کانت و اسپینوزا و دیگر فلاسفه روشنفکر غربی متأثر بود، علم هرمنوتیک را به مرحله جدیدی کشاند و آن را به منزله علم فهم زبانی خواند. ماخر در پی آن بود که علم هرمنوتیکی را که پیش از او به منزله انبوهی از قواعد شناخته می‌شد نظام‌مند و قانونمند سازد و از آن علمی بسازد که شرایط فهم در هر نوع گفت و گویی را وصف نماید. در مرحله چهارم، دیلتای علم هرمنوتیک را مبنایی روش شناختی برای تمامی علوم دانست و هرمنوتیک را شایسته مبنا قرار دادن برای تمامی علوم انسانی خواند. در مرحله پنجم، هایدگر هرمنوتیک را نظریه فهم معرفی کرد و فهم را قدرت درک امکان‌های خود شخص برای هستی و حالت یا جزء جدایی ناپذیر «دازاین» (هستی - در - جهان) دانست. علم هرمنوتیک با وجود رویکردهای متفاوت، مجموعه‌ای از مباحث مشترک را در خود جای داده است. یکی از مباحث مشترک، دور هرمنوتیکی است. بر اساس دور هرمنوتیکی، فهم همیشه در یک حلقه رخ می‌دهد.

«فریدریش آست» به عنوان بنیانگذار دور هرمنوتیکی، این حلقه را الگو و سرمشق خوانش متن می‌داند. به باور او، تفسیرگر متن با رجوع به دور هرمنوتیکی و از طریق فهم کل (به گفته آست روح عهد) به فهم اجزا (روح فردی یا تفرد) دست می‌یابد.

آست روح عهد باستان را در واژگان و زبان نهفته می‌داند و برای فهم واژگان و زبان، علم صرف و نحو را ضروری می‌بیند. او افزون بر صرف و نحو، اصول فهم و توضیح را لازم می‌خواند و هرمنوتیک را متکفل بحث اصول فهم و توضیح معرفی می‌کند؛

«اشتراک ما در داشتن geist (روح) همان عقل است که به وسیله آن می‌توانیم معنای نوشته‌های منتقل از عهد باستان را درک کنیم. پس geist (روح) نقطه



کانونی هر زندگی و اصل ثابت شکل گیری آن است.» (پالمر، ریچارد، ۸۷/)
تصور آست از دور هرمنوتیکی همین برداشت از وحدت معنوی/ روحی
(Einheit des geistes) علوم انسانی است. بدین معنا که چون geist (روح) منبع
هر تحول و هر شدن است، نقش و نشان عقل کل (einheit des geistes) در جزء
آن نیز یافت می شود و این جزء از کل فهمیده می شود و آن کل از وحدت درونی
اجزائی اش.» (همان)

بنابراین به کار گرفتن این برداشت برای مطالعه عهد باستان به معنای آن است
که هر کس تنها وقتی می تواند وحدت مرکب روح عهد باستان را به درستی درک
کند که ظهور منفرد آن را در آثار منفرد قدیم درک می کند، و از سوی دیگر، geist
(روح) فرد مولف را نیز می توان جدا از مقامی که در نسبت برترش (با روح کل)
دارد درک کرد.» (همان)

نتیجه آنکه اگر اثر از طریق تحول معنای آن به صورت درونی و نسبت داشتن
اجزا با یکدیگر و با روح بزرگتر عصر روشن می شود، روح بزرگتر نیز با توجه به
اجزا و نسبت آنها با یکدیگر روشن خواهد شد و این خود دور هرمنوتیک خواهد
بود.

دور در هرمنوتیک شلایر ماخر

در هرمنوتیک شلایر ماخر هر سخن و گفته ای نسبتی دو سویه دارد: یکی با کل
زبان و دیگری با مجموع اندیشه و تفکر گوینده و صاحب متن، از این جهت فهم
هر نوشته ای نیز دو سویه به خود می گیرد:

- ۱- فهم آن سخن و گفتار از آن جهت که برآمده و برخاسته از زبان است.
- ۲- فهم آن سخن از آن حیث که امری واقع در تفکر گوینده و یا صاحب متن
است.

بر این اساس در هرمنوتیک شلایر ماخر دو نوع هرمنوتیک داریم:

الف) هرمنوتیک دستوری (Grammatical)

در این هرمنوتیک مشخصات گفتاری مشترک میان گویندگان و نویسندگان مورد توجه قرار می‌گیرد. فاعل فهم، زبان شناسی و معنا شناسی متن و نسبت سنجی میان سبک و شیوه گفتاری متن با زبان و شاخصه‌های دستوری، صرفی، نحوی و... را دنبال می‌کند.

الیاده در تعریف این نوع از هرمنوتیک می‌نویسد:

«هر نحوه مشخصی از بیان و صور زبانی فرهنگی که مؤلف مفروضی در آن زیست کرده و تفکر او را پرورش داده است.» (الیاده، ۸۶/)

همو هرمنوتیک دستوری را هرمنوتیکی می‌داند که به زبان و معنی شناسی خود متن می‌پردازد. (نیچه، ۱۰/). ریچارد پالمر نیز در تعریف این نوع از هرمنوتیک می‌نویسد:

«اگر مخاطب متن در ساختارهای جمله‌ای که گوینده گفته است رسوخ نماید، تأویل نحوی (دستوری) کرده است... تأویل نحوی با نشان دادن جای گفته، بر طبق قوانین عینی و عام انجام می‌گیرد... تأویل نحوی، اثر را با توجه به زبان نشان می‌دهد، هم در ساختار جملات و هم در اجزا و هم در کنش اثر و نیز با توجه به دیگر آثار موجود در همین نوع ادبی. و بدین سان می‌توانیم اصل اجزا و کل را در تأویل نحوی دست‌اندرکار ببینیم. (پالمر، ۱۰۰-۹۹)

در تأویل دستوری دو عنصر اساسی وجود دارد:

- ۱- هر آنچه تعریفی دقیق در یک سخن دانسته می‌شود، جز در گستره زبان شناختی خاصی که میان مؤلف و مخاطب وی مشترک است، دانستنی نیست.
- ۲- معنای هر واژه در قطعه‌ای از نسبت آن واژه با سایر واژگان آن قطعه دانسته می‌شود. عنصر نخست، ارتباط مؤلف و مخاطب را امکان پذیر می‌سازد و عنصر دوم، ارتباط درونی نظام زبان را روشن می‌کند. (احمدی، ۵۲۵/۲)

هرمنوتیک دستوری، هرمنوتیک «عینی» و «منفی» نیز نامیده می‌شود؛ عینی نام دارد، زیرا با مشخصات زبانی متمایز نویسنده متن روبرو است، و منفی گفته



می‌شود، به آن جهت که «تنها نمایانگر محدودیت فهم است و ارزش انتقادی آن تنها بر اشتباهات و نپایدها درباره لغات استوار است.» (هوی، ۱۵)

ب) هرمنوتیک فنی

هرمنوتیک فنی (Technical) به فردیت، نبوغ نهفته در پیام یک مؤلف و به سبک خاص او توجه دارد. مخاطب متن از راه مقایسه و کشف اختلافات پدیدآورنده متن با دیگران به فردیت نویسنده دست می‌یابد. فردیت هر کس تنها از راه مقایسه و کشف اختلاف‌ها درک شدنی است. بنابراین نوع دوم هرمنوتیک نیز شامل عناصر فنی و گفتاری است. ما هرگز نمی‌توانیم به صورت مستقیم فردی را بفهمیم، فهم فقط در سایه کشف تفاوت نویسنده با دیگران و با خود ما به دست می‌آید. (همان، ۱۶)

افزون بر شناخت نویسنده و فرهنگ عصر وی و مقایسه او و هم‌عصرانش در هرمنوتیک فنی، روش حدسی نیز بایستی هم زمان از سوی مخاطب متن انجام گیرد. روش حدسی، شیوه‌ای است که در آن شخص مخاطب خود را در جای شخص صاحب متن می‌گذارد و از پوسته و قالب خویش بیرون می‌آید تا به این طریق بتواند تفرد او را درک نماید و در بی‌طرفی کامل، عملیات ذهنی صاحب متن را تجربه کند. هرمنوتیک نوع دوم «فنی» و «مثبت» نیز نامیده می‌شود؛ فنی خواننده می‌شود، به دلیل کیفیت ذاتی آن و مثبت معرفی می‌شود، زیرا مفسر را به کنه عمل اندیشیدن مؤلف که موجد گفتار اوست رهنمون می‌سازد.

در هرمنوتیک فنی هدف شناخت نویسنده متن، خارج از متن و سپس بازگشت به متن نیست، بلکه شناخت صاحب متن بایستی با توجه به متن صورت پذیرد و فهم متن باید پس از شناخت مؤلف انجام گیرد. شلاپر ماخر می‌گوید:

«هر کس باید فهمی از خود آدم داشته باشد تا بفهمد او چه می‌گوید و با این همه هر کس از کلام و سخن آدم پی می‌برد او از شخصیت و موقعیتی برخوردار است.» (همان)

در نظام فکری شلایر ماخر، فهم عملی ارجاعی است و فهم یک چیز آن گاه اتفاق می‌افتد که ما آن چیز را در مقایسه با چیزی که از پیش می‌شناسیم قرار دهیم. بر این اساس، فهم در هر دو نوع از هرمنوتیک حلقوی خواهد بود، چه اینکه در هر دو نوع از هرمنوتیک دستوری و فنی یک کل داریم و مجموعه‌ای از اجزا. در هرمنوتیک دستوری، فهم یک جمله در صورتی اتفاق می‌افتد که اجزای آن جمله را که مجموعه‌ای از کلمات است، به فهم در آوریم و از آن سو فهم واژگان تنها در صورتی امکان پذیر است که جمله را فهم کنیم. کلمات و واژگان معنا و مفهوم خود را از متن و افقی که در آن نشسته‌اند می‌گیرند و متن و افق نیز استوار بر مجموعه‌ای از کلمات است، در نتیجه کل و جزء به یکدیگر معنا می‌دهند. در هرمنوتیک فنی نیز دور هرمنوتیکی به وضوح دیده می‌شود. فهم پدیدآورنده متن منوط به فهم فرهنگ عصر مؤلف و معاصران اوست و فهم فرهنگ عصر صاحب متن و معاصران منوط به فهم مؤلف متن است، بنابراین در اینجا نیز دور هرمنوتیکی رخ می‌دهد و فهم جزء بسته به فهم کل می‌شود و فهم کل بسته به فهم جزء.

بر اساس دور هرمنوتیکی، ورود به فهم امکان پذیر نیست، چه اینکه اگر بخواهیم از جزء شروع کنیم، این جزء تنها با فهم کل معنا دارد و اگر بخواهیم با کل شروع کنیم، این کل اجزایی دارد که بدون فهم اجزا امکان رسیدن به فهم کل امکان پذیر نیست.

شلایر ماخر برای حل این مشکل و ورود به دور هرمنوتیکی از عنصر حدس و شهود بهره می‌گیرد و با یک معنای حدسی خود را در دور قرار می‌دهد و آن گاه با رفت و برگشت بسیار میان جزء و کل، به فهم کل و جزء دست می‌یابد.

دور هرمنوتیکی در هرمنوتیک دیلتای

دیلتای نیز دور هرمنوتیکی را باور دارد. در نگاه او، فهم در درون یک حلقه هرمنوتیکی صورت می‌گیرد. فهم کل با شناخت اجزا و فهم اجزا با رجوع به کل به



دست می‌آید. در این صورت معنای متن همان چیزی است که فهم در کنش متقابل میان کل و جزء به دست می‌آورد.

دیلتهای فهم را بیان کل زندگی می‌شناسد و رابطه میان جمله و اجزا را میان کل زندگی و اجزا نیز برقرار می‌بیند. کل زندگی از اجزا آن به دست می‌آید و اجزا از کل زندگی. بنابراین معنای کل از معنای تک تک اجزا و معنای تک تک اجزا از معنای کل نتیجه گرفته می‌شود.

به باور دیلتهای، معنا تاریخی است و ما رابطه میان کل و اجزا را از منظر خاصی، زمان مشخصی و با ترکیب ویژه‌ای از اجزا مد نظر قرار می‌دهیم و رابطه یاد شده بیرون از تاریخ نیست، بلکه جزئی از دور هرمنوتیکی است.

تاریخی بودن معنا یعنی متغیر بودن معنا در زمان‌های مختلف. معنا صرف نسبت است و همواره با نسبتی در ارتباط است که ما حوادث را از آن منظر به نظاره می‌نشینیم.

به گفته دیلتهای، معناداری اساساً از بطن نسبت جزء با کلی می‌بالد که در نهاد تجربه زیستن استوار شده است. به عبارت دیگر، معنا در تار و پود زندگی نهفته است، یعنی در مشارکت ما در تجربه زندگی» (پالمر، ۱۳۳/)

او بر این باور است که فهم انسان‌ها به معنای فهم کلام فرهنگی آنهاست و بر خلاف پژوهش علمی در جهان طبیعت، در پژوهش‌های علوم انسانی نمی‌توان خویشتن را از پژوهش جدا ساخت، بلکه برای فهمیدن انسان باید انسان بود و این تقریر دیگری است از دور هرمنوتیکی. (آنتونی کربای، ۱۱/)

حلقه هرمنوتیکی در هرمنوتیک هایدگر

به باور هایدگر، هر فهمی استوار بر پیش فهم است و فهم بدون پیش فهم امکان پذیر نیست. کوزنز هوی در این باره می‌نویسد:

«از دیدگاه هایدگر، معرفت بدون پیش فرض وجود ندارد. پیش فرض هر گونه

فهمی، نوعی آشنایی و تسلط قبلی یا نوعی پیش فهم از کل است.»

(هوی، /۶۰)

رابط هولا ب در اهمیت پیش فهم در فرایند فهم می گوید:

«ما هیچ موضوع یا متنی را به صورتی فارغ از پیشداوری ها و پیش فرض ها نمی فهمیم. ذهن ما همواره پیشاپیش مشحون از فهم آغازین و نخستینی است که هایدگر به کل «وجود حاضر در جهان» نسبت می دهد.» (هولا ب، / ۸۸)

هایدگر دور هرمنوتیکی را به بنیادی ترین سطح وجودی انسان ارتقا می دهد، به گونه ای که وجود انسانی دازاین و جهان (هستی) در یک دور قرار می گیرد. در هرمنوتیک هایدگر، فهم متون نوشتاری نیز برآمده از دور میان فهم و پیش فهم است. فاعل فهم با پیش فهم خاصی وارد فهم موضوع می شود. او نخست با پیش فهم خود را داخل موضوع (ابژه) می کند و در مرحله دوم، پیش فهم را با موضوع فهم به مقایسه و سنجش می گیرد و در مرحله سوم، پیش فهمی را که در اثر تعامل با متن به دست آورده است، بر موضوع وارد می کند و این مراحل را تا آنجا ادامه می دهد که به فهم کامل موضوع دست یابد.

انتونی کربای در تقریر روش هایدگر و رخداد دور در این روش می نویسد:

«هر تفسیری که می کوشد فهم را به پیش برد، باید از قبل آنچه را که می باید تفسیر شود، فهمیده باشد. این حقیقتی است که همواره مورد توجه بوده است، حتی اگر این توجه فقط به حوزه راه و روش های فرعی (فرایند) فهم و تفسیر، همچون تفسیر لغات محدود گردد. تفسیر لغوی در طیف دانش علمی جای دارد. چنین دانشی مستلزم دقت خاص اثباتی روشن است، تا از این طریق، پایه و مبنایی برای آن فراهم آید. در یک اثبات علمی نمی توان آنچه را که باید مبنایی برایش بیابیم، پیش فرض خود قرار دهیم. اما اگر تفسیر باید در همه حال از پیش در آنچه که فهمیده می شود دست برد، و اگر تفسیر باید نیرو و حیاساتش را از همین منبع اخذ کند، چگونه می تواند بدون حرکت در یک حلقه، تلاش های علمی را به ثمر رساند، به خصوص اگر علاوه بر اینها، فهمی که پیش فرض گرفته می شود، هنوز در چارچوب اطلاعات مشترک ما در باب انسان و جهان عمل کند؟ و لیکن حتی بر اساس ابتدایی ترین قواعد منطق، این حلقه یک دور باطل است.» (هوی، / ۵۷-۵۸ و .)



حکم به بطلان دور یاد شده در صورتی است که آرمان عینیت مد نظر قرار گیرد و معرفت بدون پیش فرض امکان پذیر خوانده شود، اما اگر پیش فهم را شرط فهم بدانیم، ناگزیر از تن دادن به دور خواهیم بود، چنان که هایدگر دور را باطل نمی‌شناسد و اگر این دور را یک نقیصه ببیند، نقص اجتناب ناپذیر می‌شناسد و هرگز خواهان رهایی از آن نیست.

به باور هایدگر، در دور هرمنوتیکی، مهم ورود به حلقه هرمنوتیکی است، نه خروج از آن؛

«عامل تعیین کننده خارج شدن از دور نیست، بلکه وارد شدن به آن از راه درست است.» (آتونی کربای، / ۲۲)

بنابراین برای رسیدن به فهم نخست باید به عناصر تجزیه ناپذیر متن دست یافت و از آن عناصر بسیط برای ورود به فهم سود برد. در هرمنوتیک هایدگر، افزون بر فهم، تأویل نیز مبتنی بر پیش فرض است، چه اینکه در نظرگاه هایدگر، نسبت فهم و تأویل این همانی است؛ از دیدگاه هایدگر، تفسیر همواره مبتنی بر چیزی است که ما پیشاپیش داریم. (هولاب، / ۸۸)

دور هرمنوتیکی در هرمنوتیک گادامر

گادامر مانند هایدگر معتقد به دور هرمنوتیکی است. او دور را میان پیش فهم و فهم متن می‌بیند. پیش فهم‌های مورد نظر گادامر عبارت‌اند از: نگاه فاعل فهم به فرد، جامعه، تاریخ متن، سنت‌های موجود در متن، عصر و فرهنگ زمانه و گفت و گویی که در مورد متن جریان داشته است.

گادامر حذف پیش‌داوری در علمیات فهم را ناممکن، پوچ و بیهوده می‌خواند؛ «تلاش برای حذف مفاهیم شخصی در تأویل نه فقط ناممکن، بلکه آشکارا کاری بیهوده و پوچ است. تأویل کردن دقیقاً به معنای بهره‌گیری از پیش‌فهم‌های شخصی خویش است، به گونه‌ای که معنای متن برای ما به سخن در آید.» (پالمر، / ۲۲۷)

او امکان کنار گذاشتن پیش‌داوری را باور ندارد (همان) و با این وجود مفسر را به رهایی از بردگی پیش‌فرض‌ها فرا می‌خواند و چون، تایول تفسیرگران را به پاره کردن زنجیرهای پیش‌فهم توصیه می‌کند.

دور هرمنوتیکی در نگاه ادگار مورن

ادگار مورن در تبیین علمی این حقیقت می‌نویسد:

«در اینجا لازم است که از خود بپرسیم اصولی که می‌تواند به ما امکان فهم ماهیت بسیار پیچیده مغزی را بدهد چیست؟ ما تصور می‌کنیم که سه مورد آن را که با هم در ارتباط هستند می‌شناسیم:

۱- اصل دیالوژیک ۲- اصل بازگشت پذیر ۳- اصل هولو (گراماتیک / سکوپیک / نومیک)»

هم ایشان پس از بیان و توضیح موارد یاد شده می‌نویسد:

«در اینجا زبان را به مثابه فراگردی که در آن واحد هم دیالوژیک و هم بازگشت کننده و هولوگراماتیک است مثال می‌زنیم. بافت معناشناسی زبان در نوع خود هولوگراماتیک است. وقتی به لغت نامه زبانی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که واژه‌ای با واژه‌های دیگر تعریف می‌شود که آنها هم با واژه‌های دیگر تعریف می‌شوند که آنها هم با واژه‌های دیگر تعریف می‌شوند و هر چه پیش می‌رویم، تعریف هر واژه، واژه‌های دیگری از این زبان را در خود مستتر دارد. وقتی متنی می‌خوانیم، شکل‌گیری معنی فراگردی دیالوژیک (بازگشت کننده) است، زیرا هر واژه رایجی در واقع معانی متعددی دارد و دقت معنای هر واژه در یک جمله به معنای واژه‌های دیگری بستگی دارد که جزئی از همان جمله یا همان گفتارند. پس هر واژه است که معنی پیدا می‌کند، بدین سان جمله را از روی واژه‌ها و در عین حال معنای واژه‌ها را از روی معنایی که از جمله مستفاد می‌شود می‌فهمیم. اضافه کنیم که برای فهم معنای عبارت به متن مراجعه می‌کنیم و این چیزی است که هر خواننده‌ای، به ویژه برای فهم متون پیچیده یا متون خارجی انجام می‌دهد، و این کار بر اساس رابطه دیالوژیک (بازگشت

کننده) واژه - جمله - من تا زمانی انجام می‌گیرد که مفهوم واژه یا جمله کاملاً روشن شود. (ادگار مورن، ۱۳۲/۱۳۳)

دور هرمنوتیکی در تفاسیر

در جای جای تفاسیر قرآن شاهد شکل‌گیری انواع دور هرمنوتیکی هستیم. تفسیرگران قرآن برای فهم جزء از کل و برای فهم کل از جزء سود می‌برند. نظر داشت انواع جزء و کل در آیات قرآن نشان از رخداد چند دور هرمنوتیکی دارد؛ دور نخست میان واژه و آیه، دور دوم میان آیه و سوره، دور سوم میان سوره و قرآن.

۱. دور هرمنوتیکی میان واژه و آیه

فهم تک تک واژگان آیه به عنوان اجزای تشکیل دهنده آیه منوط به فهم آیه به عنوان کل است و فهم آیه متوقف بر فهم تک تک کلمات. دور یاد شده باطل نیست، چه اینکه فهمی که به واژه تعلق گرفته و منوط به فهم آیه شده، فهم اجمالی است و فهمی که به آیه تعلق گرفته و متوقف بر فهم کلمه شده، فهم تفصیلی است. نتیجه آنکه مفسر با فهم اجمالی نسبت به واژه وارد دور می‌شود و با رفت و برگشت چندباره میان واژه و آیه به فهم تفصیلی آیه می‌رسد. بر این اساس، مراغی، تفسیر نویس اهل سنت، نخست واژگان آیات را معنا و تفسیر می‌کند و در مرحله بعد از «المعنی الجملی» سخن می‌گوید. (مراغی، ۹۹/۱ و ۱۰۵) چنان که علامه فضل الله، تفسیرگر شیعی، با عنوان «معانی المفردات» از اجزای شروع می‌کند و آن گاه داخل دور می‌شود و در نهایت به فهم آیه می‌رسد.

نمونه اول: در فهم آیه ﴿يَذُ اللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ﴾ یک دور هرمنوتیکی میان جزء و کل به وجود می‌آید. فهم کلمه «ید» متوقف بر فهم آیه «یدالله فوق ایدیهم» است و فهم آیه منوط به فهم ید.



در این گونه موارد، مفسران فهم ظاهری یا اجمالی واژه را برای ورود به دور کافی می‌بینند. ایشان معنای متعارف واژه «ید» را که همان دست است، به عنوان فهم واژه بیان می‌کنند و وارد دور می‌شوند. در مرحله دوم این فهم را به آیه به عنوان کل عرضه می‌کنند و چون کل این معنا را بر نمی‌تابد، دوباره به فهم واژه باز می‌گردند و فهم دیگری از کلمه ارائه می‌دهند و این رفت و برگشت میان جزء و کل را تا آنجا ادامه می‌دهند که به فهم تفصیلی دست یابند.

نمونه دوم: فهم آیه ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾ (نوح/۱۹) در یک دور هرمنوتیکی رخ می‌دهد. فهم آیه به عنوان کل منوط به فهم واژگان آیه است و فهم کلمات به عنوان اجزا متوقف بر فهم آیه. تفسیرگران قرآن با فهم ظاهری کلمه «الارض» سراغ آیه می‌روند و فهم خویش را به آیه عرضه می‌دارند. آیه به عنوان کل معنای سرزمین را به عنوان فهم واژه نمی‌پذیرد، در نتیجه در چند رفت و برگشت میان فهم آیه و فهم واژه، فهم تفصیلی آیه و واژه اتفاق می‌افتد.

۲. دور هرمنوتیکی میان آیه و سوره؛

نسبت آیه به سوره نسبت جزء به کل است؛ فهم سوره به عنوان کل متوقف بر آیه و فهم آیه به عنوان جزء منوط به فهم کل است. سوره به عنوان یک کل، مجموعه‌های کوچک‌تری را در خود جای داده است که هر کدام در مقایسه با آیه یک کل خوانده می‌شود. برای نمونه، مجموعه‌ای از چند آیه هم‌موضوع در مقایسه با یک آیه از همین مجموعه یک کل است و چنان که فهم سوره منوط به فهم آیه است، فهم مجموعه آیات هم‌موضوع نیز متوقف بر فهم آیه است.

برای نمونه فهم آیه شریفه ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَإَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (رعد/۴۱) دوری است. فهم آیه منوط به فهم سیاق پیشینی و پسینی آیه است که مجموعه‌ای یک کل است - که موضوع آن تهدید کافران و سرعت حسابرسی اعمال ایشان است - و فهم سیاق متوقف بر فهم آیه.



با نظر داشت مجموعه آیات هم موضوع، آیه ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ که نسبت به کل، جزء دیده می‌شود، ناظر به نظریه برآمدگی استوا و فرو رفتگی قطب که برخی چون محی‌الدین العجوز و طنطاوی ادعا کرده‌اند (العجوز، ۶۰/۱) نخواهد بود، چه اینکه در سیاق پیشینی آیه تهدید کافران آمده است و در سیاق پسینی سرعت حسابرسی خداوند با لحن تهدیدی. بنابراین چنان که علامه طباطبایی می‌گوید، آیه، کافران را به هلاکت تهدید کرده و به عبرت از سرنوشت گذشتگان سفارش می‌کند و از آن استفاده می‌شود که پرداختن به زمین و کم کردن از پیرامون آن، کنایه از هلاکت و نابودی اهل زمین است. (طباطبایی، ۳۷۸/۱۱)

در این نوع از دور نیز محل ورود به دور بسیار پراهمیت است. آیا تفسیرگر برای فهم آیه یا سوره باید از فهم اجمالی آیه شروع کند و وارد دور شود یا اینکه باید محل ورود از ناحیه سوره باشد و مفسر با فهم اجمالی سوره به داخل دور برود؟ محل ورود فهم اجمالی از جزء باشد یا کل، مفسر ناگزیر از چندین رفت و برگشت میان جزء و کل برای رسیدن به فهم است.

۳. دور هرمنوتیکی میان سوره و قرآن؛

فهم سوره منوط به فهم قرآن است و فهم قرآن منوط به فهم سوره. بنابراین فهم استوار بر یک دور است. اما مسئله مهم منطقه ورود به این دور است. آیا باید ورود به دور از ناحیه کل انجام گیرد یا از ناحیه جزء؟ آیا باید با یک فهم اجمالی از قرآن وارد دور شویم یا با یک فهم اجمالی از سوره به دور ورود پیدا کنیم؟ اگر ورود به دور از ناحیه فهم کل انجام گیرد، این ورود ناسازگار با ورود به دور هرمنوتیکی در ناحیه واژه و آیه خواهد بود؛ چه اینکه در دور میان سوره و قرآن، ورود از ناحیه کل انجام گرفته است و در دور میان واژه و سوره و همچنین آیه و سوره، ورود از ناحیه جزء صورت گرفته است.

در هر صورت پس از ورود به دور، باید رفت و برگشت بسیار میان فهم سوره و فهم قرآن با هدف رسیدن به فهم تفصیلی داشت. رفت و برگشت میان فهم سوره

و قرآن تا رسیدن به یک فهم تفصیلی، بیشتر از رفت و برگشت میان فهم آیه و سوره است، چنان که رفت و برگشت میان فهم آیه و سوره بیشتر از رفت و برگشت در فهم واژه و آیه است. برای فهم سوره باید قرآن را فهمید و برای فهم قرآن باید سوره را. رابطه سوره با قرآن رابطه جزء و کل است؛ سوره جزء و قرآن کل است. بنابراین فهم جزء بسته به فهم کل است و فهم کل بسته به فهم جزء.

۴. دور هرمنوتیکی در فهم قرآن

فهم قرآن به عنوان یک کل منوط به فهم اجزا آن است و فهم اجزا منوط به فهم کل. برای فهم قرآن باید نخست به فهم سوره‌های قرآن رسید و برای فهم سوره قرآن باید به فهم قرآن دست یافت.

انواع دیگر دور هرمنوتیکی در فرایند فهم متن

افزون بر اقسام یاد شده دور، رگه‌ها و ریشه‌های انواع دیگری از دور در مباحث تفسیری وجود دارد. برای نمونه حلقه‌ای که در هرمنوتیک فنی شلایر مآخر وجود دارد، یا دوری که در هرمنوتیک فلسفی مطرح است.

حلقه هرمنوتیکی در هرمنوتیک فنی یا روان شناختی

نظر داشت هرمنوتیک فنی از وجود چندین حلقه هرمنوتیکی حکایت دارد: الف) دور میان فهم متن از یک سو و کشف فردیت، نبوغ نهفته در پیام مؤلف و سبک خاص وی از سوی دیگر.

بر اساس این حلقه، فهم متن منوط به فهم پدیدآورنده است و فهم پدیدآورنده متوقف بر فهم متن. در این شکل از دور، فهم متن جزئی و فهم مؤلف کلی است. برای شناخت مؤلف چندین راه وجود دارد که یکی از آنها اثر و تألیف اوست.

ب) فهم فردیت و نبوغ نویسنده منوط به شناخت معاصران و مقایسه ایشان با نویسنده است. بنابراین فهم نویسنده جزئی و فهم معاصران کلی است و دور میان



کل و جزء رخ می‌دهد. فهم کل بسته به فهم جزء است و فهم جزء بسته به فهم کل.

ج) فهم فردیت و نبوغ مؤلف متن منوط به فهم فرهنگ عصر اوست و فهم فرهنگ دوره او برآمده از فردیت و نبوغ مؤلف.

حلقه‌های هرمنوتیکی یاد شده به شکل‌های گوناگونی در تفاسیر قرآن بروز و ظهور یافته است و تفسیرگران خواسته یا ناخواسته استوار بر این انواع دور به فهم متن ره می‌یابند.

برای نمونه برخی از اندیشمندان به نام معتزله فهم آیات را اولاً منوط به علم به درستی متن، و ثانیاً منوط به دلالت آیات بر معنا می‌دانند و از سویی دیگر علم به درستی و دلالت را منوط به شناخت پدیدآورنده قرآن می‌خوانند. (معتزلی، عبدالجبار، متشابه القرآن ۳۰/۳۲؛ معتزلی، المغنی، ۱۶/۳۷۴)

شماری از مفسران اهل سنت نیز فهم را حلقوی دانسته و میان فهم قرآن و شناخت خداوند حلقه هرمنوتیکی برقرار می‌کنند. برای نمونه، فخر رازی، تفسیرگر برجسته اهل سنت در این باره می‌نویسد:

«راسخان در علم آنان هستند که با دلیل‌های قطعی خدا را دارای معلوماتی بی‌پایان می‌دانند، قرآن را سخن خدا می‌خوانند و او را از هر گونه بیهوده‌گویی و نادرست‌گویی میرا می‌شناسند. این عده وقتی آیه‌ای شنیدند که به دلایل قطعی ظاهر آن نمی‌تواند مراد شارع باشد، بلکه معنایی غیر از آن مراد است، تعیین آن معنی را به علم او وا می‌نهند و اذعان می‌کنند هر معنایی که شارع می‌داند، همان معنی حق و صواب است.» (فخر رازی، ۷/۱۹۰)

هم ایشان در بحث دیگری، فهم قرآن را منوط به فهم و شناخت برون‌متنی می‌داند و نگاه درون‌متنی را برای فهم تمامی آیات وحی ناکافی می‌خواند. به باور فخر رازی، برای رسیدن به فهم متن بایستی خویش را از قفس الفاظ و جملات رها ساخت و با نگاه برون‌متنی، خدا و صفات او را شناخت و آن‌گاه به متن بازگشت و آیات را با توجه به فهم پدیدآورنده قرآن فهمید؛

«هریک از پیروان مذاهب، آیاتی را که در راستای باورهای مذهبی خودشان

است، محکم می خوانند و آیات ناسازگار با اندیشه های مذهبی شان را متشابه می نامند. برای نمونه، معتزلی آیه شریفه «فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر» را که سازگار با باورهای خویش می بیند، محکم می خواند و آیه شریفه «و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين» را که ناسازگار با اعتقادات فرقه ای خود می داند، متشابه می نامد، و سنی مطلب را به عکس می پندارد. پس ناگزیر بایستی معیار و ضابطه ای تعیین شود که در شناخت محکم و متشابه از آن قانون بهره گیریم. بنابراین می گوئیم اگر لفظی دو معنی داشته باشد؛ یک معنی راجح و معنای دیگر مرجوح، در این صورت اگر ما لفظ را حمل بر معنای راجح کنیم نه مرجوح، این از محکومات به شمار می آید، و اما اگر لفظ را بر معنای مرجوح حمل کنیم و معنای راجح را کنار نهیم، این از متشابهات خواهد بود. پس می گوئیم انصراف دادن لفظ از معنای راجح به معنای دیگر آن که مرجوح است، نیاز به دلیلی دارد که آن دلیل منفصل باشد؛ و آن دلیل منفصل یا لفظی است و یا عقلی؛ دلیل منفصل وقتی می تواند لفظی باشد که میان آن دو دلیل لفظی تعارض رخ دهد؛ یعنی میان دلیلی که ما آن را بر معنای مرجوح حمل کردیم با دلیلی که علت انصراف از معنای راجح به معنای مرجوح است. و در صورت تعارض دو دلیل، ظاهر هیچ یک نمی تواند سبب چشم پوشیدن از ظاهر دیگری باشد، چه اینکه چنان که ظاهر یکی می تواند علت ترک ظاهری دیگری باشد، ظاهر دیگری نیز می تواند علت ترک ظاهر آن یکی باشد. بنابراین رعایت ظاهر هیچ یک از دو دلیل اولی از رعایت ظاهر دیگری نیست... پس از آنچه گفتیم، نتیجه می گیریم که حمل لفظ بر معنای مرجوح و چشم پوشیدن از معنای راجح در مسائل قطعی جایز نیست، مگر آنکه آن دلیل منفصل، دلیل قطعی و عقلی باشد و دلالت کند بر آنکه آنچه از ظاهر لفظ استفاده می شود، محال است. و از این می فهمیم که استعمال لفظ در معنای مرجوح، هنگامی که حمل آن لفظ بر ظاهرش ممکن نباشد، جایز است. در اینجا است که تأویل تعیین می یابد. پس راهی برای چشم پوشیدن از معنای راجح و التزام به معنای مرجوح نیست، مگر با وجود دلایل عقلی قطعی بر اینکه معنای راجح لفظ، عقلاً محال است.» (همان، / ۱۸۰-



بر اساس باور فخررازی، وقتی می‌توانیم مثلاً آیه شریفه «یدالله فوق ایدیهم» را بر معنای مرجوح حمل کنیم و معنای ظاهری و راجح آن را طرد کنیم که در بحث خداشناسی با دلایل عقلی قطعی، تنزیه خدا از جسمانیت را نتیجه گرفته باشیم. این اندیشه فخررازی حکایت از آن دارد که در روش تفسیری او و همفکرانش مانند بزرگان هرمنوتیک رمانتیک، شناخت صاحب اثر با نگاهی برون متنی از اهمیت بیشتری برخوردار است تا نگاه درون متنی به منظور رسیدن به مراد او.

افزون بر دور یاد شده، دور میان فهم متن و فرهنگ عصر مؤلف نیز در آثار و نظریات قرآن پژوهان و مفسران دیده می‌شود. برای نمونه فهم آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره/۲۷۵) منوط به فهم فرهنگ عصر نزول قرآن است و از آن سو فهم فرهنگ عصر نزول منوط به فهم آیه شریفه است. در آیه شریفه، دیوانگی به شیطان نسبت داده شده و عبارت «يَتَخَبَّطُهُ» حاکی از این نسبت است، در صورتی که چنین نسبتی را علم بر نمی‌تابد. بر این اساس، گروهی از مفسران از نادرستی این برداشت سخن می‌گویند و آیه شریفه را برابر با فرهنگ و اعتقاد اعراب عصر نزول می‌دانند.

اعراب جاهلی دیوانگی را به جهت مسّ جن و یا شیطان می‌دانستند، خداوند نیز برای تشبیه رباخوار به جن‌زده از باور عرب جاهلی استفاده کرده است. بیضاوی می‌نویسد:

«و هو وارد علی ما یزعمون أن الشیطان یخبط الانسان فیصرع، و الخبط ضرب علی غیراتساق، کخبط العشاء من المسّ ای الجنون. و هذا ایضاً من زعماتهم أن الجنّی یمسّه فیختلط عقله، و لذلك قیل جنّ الرجل.» (بیضاوی، ۱/۵۷۴)

در تفسیر شریف لاهیجی نیز می‌خوانیم:

«اسناد تخبط به شیطان از آن جهت است که زعم عرب چنان است که احداث دیوانگی و رفتار بر خلاف انهجار از عمل شیطان است، بنابراین دیوانه را مجنون گویند به معنای زده شده جن، و کسی که صرع دارد، مصروع گویند به معنای

رشید رضا، (رشید رضا، ۹۵/۳) محمد جواد مغنیه، (مغنیه، ۴۳۵/۱) فخر رازی، (فخر رازی، ۹۵/۷) علامه طباطبایی (طباطبایی، ۴۳۵/۲) و جمع دیگری از مفسران نیز آیه شریفه را از باب تشبیه و مطابق باور عرب جاهلی می‌دانند.

به عنوان نمونه دوم، فهم آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾ (دخان/۲۹) بسته به فهم فرهنگ عصر نزول است و فهم فرهنگ عصر نزول بسته به آیه. از این رو برخی از مفسران آیه شریفه را برابر با فرهنگ عصر نزول دانسته و گریه آسمان و زمین را باور عرب جاهلی می‌خوانند.

دور یاد شده امروزه بسیار مورد علاقه نواندیشان عرب قرار گرفته است، تا آنجا که شمار در خور توجهی از نظریات تفسیری ایشان استوار بر این دور شکل گرفته است. برای نمونه، جابری، نواندیش برجسته اهل سنت، آیات حجاب را در پرتو فرهنگ عرب جاهلی به فهم می‌آورد. (جابری، الحجاب بین الدین و الموروث الاجتماعي <http://okda.blogspot.com/2006/06/00-00.html>)

منابع و مأخذ:

۱. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، بی تا.
۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ تفسیر بیضاوی، بیروت، الأعلی، بی تا.
۳. پالم، ریچارد؛ علم هرمنوتیک، ترجمه: محمد سعید کاشانی، تهران، بی تا، ۱۳۷۷ ش.
۴. جابری، الحجاب بین الدین و الموروث الاجتماعي، <http://okda.blogspot.com/2006/06/00-00.html>
۵. رشید رضا، محمد؛ المنار، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان، بیروت، مؤسسة اعلمی، بی تا.
۷. العجوز، احمد محیی الدین؛ معالم القرآن فی عوالم الاکوان، بیروت، دارالندوة الجديدة، بی تا.
۸. فخر رازی، محمد بن عمر؛ التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.



۹. لاهیجی، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی، تهران، علمی، ۱۳۸۱ق.
۱۰. مراغی، احمد مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۳۹۴ق.
۱۱. معتزلی، عبدالجبار بن احمد؛ متشابه القرآن، تحقیق: محمد عدنان زرزوز، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۶۹م.
۱۲. _____؛ المغنی فی ابواب التوحید العدل، بیروت، دارالمصریة، بی تا.
۱۳. مغنیه، محمد جواد؛ الکاشف، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۸م.
۱۴. مورن، ادگار؛ شناخت شناخت، ترجمه: علی اسدی، تهران، بی نا، بی تا.
۱۵. میرچا الیاده؛ «هرمنوتیک»، ترجمه محمود تقی زاده، فصلنامه معرفت، شماره ۲۲.
۱۶. نیچه، هایدگر و دیگران؛ هرمنوتیک مدرن، ترجمه: بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷ش.
۱۷. هولاب، رابرت؛ یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ش.
۱۸. هوی، دیوید کورنیز؛ حلقه انتقادی، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸ش.